



راز تقدم تزكیه بر تعلیم / علم هرچه پیشرفت بکند به جای وحی نمی‌نشیند

آیت الله جوادی آملی در تبیین نسبت عقل و وحی، یکی را سراج و دیگری را صراط توصیف کرده ...

آیت الله جوادی آملی در تبیین نسبت عقل و وحی، یکی را سراج و دیگری را صراط توصیف کرده و می‌گوید: اگر چراغ در بیابان به دست انسان باشد، هر جا را نشان می‌دهد بیراهه است، اگر يك راهی نباشد، چراغ به چه درد می‌خورد؟ چراغ برای آن است که انسان در شعاع او راه را از بیراهه تشخیص بدهد وحی و دین آن صراط مستقیم است و عقل آن نورافکن قوی که به وسیله او انسان راه را می‌شناسد، انبیا را می‌شناسد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله جوادی آملی در بخشی از تفسیر آیه 151 سوره بقره به راز تقدیم و تأخیر «تزکیه» و «تعلیم» اشاره کرده و می‌گوید: ...تزکیه هدف است و تعلیم وسیله، اگر خدای سبحان تزکیه را قبل از تعلیم ذکر می‌کند، برای اینکه هدف مقدم است و وسیله موخر و اگر در خلال سخنان ابراهیم(ع) تعلیم قبل از تزکیه ذکر شد، برای آنکه تعلیم مقدمه تزکیه است و وسیله است و تقدم طبیعی دارد نه تقدم ذاتی.

آموزه های انبیاء جزو علوم تجربی نیست

وی در تشریح وجه دیگر تقدیم تزکیه بر تعلیم تأکید می‌کند: ... رسول خدا اول اینها را از شرك تطهیر می‌کند، مؤمن می‌کند، بعد تعلیم الهی را مبسوطاً به اینها یاد می‌دهد. اول می‌فرماید: بگوئید: «لا إله إلا الله» تا پاک بشوید، بعد احکام الهی را تدریجاً به اینها می‌آموزاند؛ اول اینها را از شرك تطهیر می‌کند، چون شرك را قرآن، رجس می‌داند، مشرك را نجس می‌داند، بعد از اینکه اینها را از شرك به در آورد و اینها را با توحید تطهیر کرد، آنگاه احکام الهی را یکی پس از دیگری به اینها یاد می‌دهد و تنها احکام یاد نمی‌دهد، حکمت را هم یاد می‌دهد، اسرار احکام را هم یاد می‌دهد که بفهمند که چرا به این احکام باید عمل کنند و آن اسرار متقن را هم یاد انسانها می‌دهد تا انسان در ضمن آشنا شدن به فروع و احکام، به آن اصول و حکم هم آشنا بشود، پس يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.

این مفسر قرآن در ادامه تفسیر این آیه درباره ضرورت و دوام نیاز به وحی می‌گوید: ... عمده این جمله است که فرمود: وَيُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (این را تکرار کرد)؛ فرمود: چیزی به یاد شماها می‌دهم که شما آن نبودید که بدانید. يك وقت قرآن می‌فرماید: پیغمبر چیزی به انسانها یاد می‌دهند که انسانها قبلاً نمی‌دانستند، يك وقت می‌فرماید: پیغمبر چیزی یاد انسانها می‌دهند که جوامع انسانی آن نبودند که از پیش خودشان یاد بگیرند. این دو تعبیر با هم فرق می‌کنند. اگر بفرماید «پیغمبر چیزی یاد انسانها می‌دهد که انسانها نمی‌دانستند»، ممکن است کسی بگوید «انسانها با پیشرفت علم اگر کامل شدند [و] اطلاعات علمی پیدا کردند. ممکن است آشنا بشوند و ممکن است روزی بشر از پیغمبر بی‌نیاز بشود» چرا؟ چون روزی که جهل حاکم بود و مردم آگاهی نداشتند، انبیا آمدند چیزی به آنها آموختند که بشر نمی‌دانست، ولی با پیشرفت علوم ممکن است بشر به جایی برسد که کار انبیا را بکند و دیگر نیازی به انبیا نداشته باشد، ولی وقتی بفرماید: وَيُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ یعنی انبیا به شما بشرها چیزی یاد می‌دهند که مقدور شما نبود که یاد بگیرید یعنی هر چه هم علم پیشرفت بکند یاد نمی‌گیرید؛ این جزء علوم تجربی نیست که شما با پیشرفت صنایع و حرف و علوم تجربی یاد بگیرید، انبیا چیزی یاد انسانها می‌دهند که مقدور انسانها نیست که یاد بگیرند.

تأکید قرآن بر عدم دسترس‌ی پیامبر به معارف الهی بدون وحی

آیت الله جوادی آملی بر عدم دسترس پیامبر به معارف الهی بدون وحی، تأکید کرده و می افزاید: این معنا را اولاً خدا با خود پیغمبر در میان گذاشت بعد با انسانها. به خود پیغمبر (ص) فرمود: ما چیزی به تو یاد دادیم که تو ممکن نبود از پیش خود یاد بگیری: وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ، این را به پیغمبر می فرماید یعنی تو با هم استعدادهایی که داری با همه آن روحیه علمی که در تو هست، اگر وحی نبود، نمی توانستی به این مراحل برسی. يك وقت خدا می فرماید «171; ما معلم انسانها هستیم به وسیله انبیا انسانها را آگاه می کنیم». ممکن است کسی توهم کند با پیشرفت علوم بشر هم می تواند کار انبیا را انجام بدهد، اما يك وقت خدا به خود پیغمبر می فرماید: ما به تو چیزی یاد دادیم که تو آن نبودی که از پیش خود یاد بگیری یعنی این وحی که به تو رسید علمی آورد که در مکتب احدی نیست و به ذهن احدی هم نمی رسد، حتی توی پیغمبر، بنابراین اول به خود پیغمبر می فرماید: این علم در دسترس عادی احدی نیست حتی تو و اگر وحی به تو نمی رسید، تو به این علوم آشنایی پیدا نمی کردی، بعداً به انسانها می فرماید به اینکه پیغمبر چیزی یادتان می دهد که مقدور شما نبود و نیست که یاد بگیرید. علم هرچه پیشرفت بکند به جای وحی نمی نشیند؛ نه از غیب با خبر است، نه از مرگ به بعد مستحضر است. مطالبی که انبیا می گویند برای همیشه بکر است و برای همیشه جایش خالی است و هرگز عقل جای وحی نمی نشیند.

پاسخ به شبهه کفایت عقل برای هدایت

وی در مورد شبهه کفایت عقل برای هدایت، نیز می گوید: این شبهه ای که بین براهمه است و در کتب کلامی ملاحظه فرمودید که می گویند: ما نیازی به وحی و رسالت انبیا نداریم برای اینکه انبیا حرفشان یا موافق عقل است یا مخالف عقل، اگر موافق عقل بود که عقل کافی است و اگر مخالف عقل بود که مردود است؛ بنابراین بشر نیازی به وحی و رسالت انبیا ندارد. قرآن پاسخ می دهد و می فرماید: آنجا که عقل می فهمد، وحی انبیا آن فهم را شکوفا می کند، تأیید می کند، تکمیل می کند و تتمیم می کند، آنجا که عقل نمی فهمد، وحی انبیا عقل را آگاه می کند. وحی چیزی بر خلاف عقل نمی آورد، ولی آنجا که عقل نمی فهمد عقل را آگاه می کند، آنجا هم که عقل می فهمد عقل را تأیید می کند.

این مفسر قرآن در ادامه یادآور می شود: در سوره مبارکه نساء آیه 165 بعد از اینکه فرمود: وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ تَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا، فرمود: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ؛ ما انبیا را با این جناح تبشیر و انذار ارسال کردیم تا مردم در روز قیامت احتجاج نکنند: لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی بعد از اینکه انبیا اعزام شدند و برای هدایت مردم مبعوث شدند، دیگر مردم حجت ندارند و در قیامت نمی گویند «171; چرا برای ما پیغمبر نفرستادی؟» خب اگر عقل کافی بود، اگر عقل برای رهبری انسانها، کافی بود خدای سبحان می توانست بگوید «171; من به شما عقل دادم دیگر چه حاجت به پیغمبر». معلوم می شود عقل يك بال قضیه است وحده (به تنهایی) کافی نیست و اگر انبیا نمی آمدند، انسانها در قیامت که روز احتجاج است حجت داشتند و به خدا می گفتند «171; چرا برای هدایت ما پیغمبر نفرستادی؟» خب، اگر عقل کافی بود، خدا می فرمود من به شما عقل دادم.

عقل به منزله چراغ و وحی به منزله راه است

آیت الله جوادی آملی در تبیین معنای حجت بودن عقل و وحی تصریح می کند: این «171; ان لله علي الناس حجتين؛ نه یعنی هر کدام مستقل است؛ این دوتا حجتی که در بیانات امام معصوم (سلام الله علیه) است... یکی به منزله سراج است، دیگری به منزله صراط؛ یکی چراغ است، یکی راه و با هیچ کدام به تنهایی نمی شود به مقصد رسید. دین منهای عقل راهگشا نیست؛ برای اینکه اگر عقل نباشد کسی دین را نمی فهمد و نمی شناسد. مدعیان دینهای دروغ و ساختگی در عالم فراوان اند، ارقام متنbian از رقم انبیا اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. دین صراط مستقیم خوبی است، اما عقل يك چراغ و نور افکن قوی است؛ انسان با آن عقل این راه را می بیند و با چراغ هرگز انسان به مقصد نمی رسد.

وی در پایان این بخش تأکید می کند: اگر چراغ در بیابان به دست انسان باشد، هر جا را نشان می دهد بیراهه است. اگر يك راهی نباشد، چراغ به چه درد می خورد؟ چراغ برای آن است که انسان در شعاع او راه را از بیراهه تشخیص بدهد وحي و دين آن صراط مستقیم است و عقل آن نورافکن قوي که به وسیله او انسان راه را می شناسد، أنبيا را می شناسد به دنبال آنها حرکت می کند این است که فرمودند: «ان لله علي الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة» ؛ نه اینکه هر کدام بالاستقلال حجت الهي اند و هر کدام بالاستقلال کافي اند، این چنین نیست. اگر عقل نباشد، انسان دين را تشخیص نمی دهد و اگر عقل باشد وحده، و ديني نباشد، راهی را نمی بیند تا طی کند، لذا در این کریمه فرمود: ما أنبيا را فرستادیم تا مردم بر خدا احتجاج نکنند، نگویند «چرا پیغمبر نفرستادی؟». حُب. اگر عقل کافي باشد و وحده بتواند راهگشا باشد، چه نیازی به پیغمبر؟ و چگونه انسانها در قیامت می توانند بر مولایشان احتجاج کنند و بگویند «چرا پیغمبر نفرستادی؟»، خب جوابش این است به شما عقل دادیم، عقل کافي بود. فرمود: عقل وحده مثل چراغ است که منهای دين انسان را به مقصد نمی رساند: رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ.